

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1388/07/26



بحث ما این بود که در ابتداء بحث فقه، مقدمتاً باید کار فقه و فقیه را بدانید اینها را بحث کردیم و کلیات را گفتیم، عرف و عقلاء و فهم اصحاب و نقش اینها را گفتیم رسیدیم به سنت، سنت را هم گفتیم که باید اصول ثلاثه کامل شود اصالة الصدور، أصالة الظهور، أصالة الجهة. و گفتیم موضوع حجّیت خبر، وثوق به صدور است. این کلمه کلیدی است یادتان نرود. بنابراین اعتبار روایت منحصر به اعتبار سند نیست. هر چند در تلقی ابتدائی می‌گویند سند که ضعیف بود روایت دور انداخته شود اما ممکن است از طرق دیگر وثوق به صدور حاصل شود. برای شما گفتم که ضعف سند یا ضعف مستند به روایت، مساوی با جعل نیست. اجمالاً بدانید از دو طریق سند اعتبارش ثابت می‌شود که می‌گویند توثیق خاص و توثیق عام. توثیق خاص مربوط می‌شود به اظهار نظر عده معدودی از مشایخ و اجلّه قداماء که آخرینشان، شیخ طوسی است. شیخ مفید، نجاشی، ابن قولویه، شیخ صدوق، مرحوم برقی، علی بن ابراهیم و شیخ کلینی است. اینها بعنوان اهل خبره جزء خبرگان هستند. قرب زمانی تحقیق کافی، بر این شده اند که علماء حدیث و فقهاء تسالم دارند که توثیق این عده از مشایخ مورد اعتماد است. اینها را می‌گوئیم توثیق خاص که عمدتاً در کتب رجال معتبر مثل رجال برقی، رجال کشّی، رجال نجاشی و فهرست شیخ توثیقات خاصه وجود دارد. قسم دوم از راه اعتبار سند، توثیق عام است، توثیق خاص اگر بدست آمد روایت را می‌گوئیم صحیحه یا موثقه. اما گر توثیق عام داشت روایت را می‌گوئیم معتبره، اما علی المبنی است، علی‌الاطلاق نیست. این توثیق عام عبارت است از توثیقاتی که توسط ابن قولویه در مقدمه کامل‌الزیارة یا توسط علی بن ابراهیم قمی در مقدمه تفسیر قمی استفاده شود، این دو بزرگوار در مقدمه کتابشان آورده‌اند، جعفر بن محمد بن قولویه آورده به این مضمون که روایاتی که در سند این زیارات آمده است همه آنها موثق و معتمدند. یک توثیق کلی است و علی بن ابراهیم قمی هم در مقدمه تفسیر آورده است که من راویهایی که نقل می‌کنم به این مضمون وثاقتشان را احراز کرده‌ام بطور کل. اگر یک راوی توثیق نداشت شما می‌خواهید

توثيقش را پيدا كنيد مراجعه مي كنيد به مقدمه تفسير علي بن ابراهيم يا به مقدمه كامل الزياره مراجعه مي كنيد اگر اسمش آمده باشد توثيق عام شده است. اين را مي گويند توثيق عام. بر مبناي تحقيق محققين تاريخ معاصر مثل سيدنا الاسناد آقاي خويي توثيق عام را اعتماد مي كنند و بعضي ها هم كم و بيش اشكال كرده اند. توثيق عام را ما هم بر اين شديم، نه اينكه گفتم موضوع حجت خبر، وثوق به صدور است اگر توثيق عام آمد و قرائني هم داشتيم مثلاً فقهاء از آن روايت كم و بيش استفاده كنند، مورد اعتماد مي شود اين مسئله توثيق عام و خاص بود كه اجمالاً فهميديد. در إصالة الظهور رسيديم به اينكه يك روايت بايد سه اصل داشته باشد تا مورد اعتماد در استدلالهاي فقهي باشد. أصالة الصدور را گفتيم آنهم از جهت سند و از جهت اعتبار گفتيم كه اثبات اعتبار ده راه دارد. اما أصالة الظهور قبلاً گفتيم كه دو مرحله دارد، ظهور يك مرحله، كار عرف است، يك مرحله كار عقلاء، تشخيص ظهور كار عرف است و قلمرو و تخصصشان و خبرويت اهل محاوره است، عرف يعني اهل محاوره آن زبان. لذا تحقيق اين است كه عرف با لغت فرق دارد. لغت علم است و عرف اهل محاوره، بعضي خلط كرده اند بين اين دو بعد گفتيم حجت ظهور، بر اساس بناء عقلاء است يك نكته هم در روايت اضافه مي كنم تشخيص عرف بناء عقلاء كه آمد درباره دلالت روايت، فهم اصحاب را اضافه كنيد تا كامل شود. گفتيم به اصطلاح نجفي ها، اجتهاد فهم اقوال فقهاء است فهم اصحاب را ضميمه كنيد، چه مي كند؟ فهم اصحاب هم خبرويت در مصطلحات روايي دارد و هم اطمينان براي كسي كه صدور حكم مي كند يعني نظر اجتهادي دارد اين مرحله دوم أصالة الظهور. مرحله سوم أصالة الجهة: نكته جديد، شنيده ايد كه أصالة الجهة اين است كه كلام مولي در جهت بيان حكم شرعي باشد نه در جهت تقيه. كاملترش اين است كه جهت دو نوع است:

1. جهت حكم

2. جهت متعلق حكم .

بيان در جهت حكم كه باشد همان است كه گفتيم در جهت بيان حكم واقعي شرعي است، در مقام تقيه و اهمال و اجمال نيست، اهمال متعلق به متكلم است و اجمال متعلق به كلام. اما نوع دوم از جهت: جهت نسبت به متعلق حكم، ما در اصول گاهي مي گوئيم اين دليل جهتش به اين سمت و سو است پس متعلق هم نياز به جهت دارد يك مثال فقهي كه فقهاء و اصوليين مي گويند در كتاب عزيز آمده «فَكُلُّوا مِمَّا أَمْسَكْنَ» آن شكارهائي را كه كلاب شكاري مي گيرد امسكن، كلوا بخوريد نتيجه و اطلاقش مي شود نياز به تطهير نيست، جاي دهان صياد پاك است پس بايد تطهير نكنيد درحالي كه اين خلاف ضرورت فقه است. كلب نجس العين است. سؤرش آنطوري است (يعني نيم خورده اش نجس است) چطور مي شود فكلوا، جوابش را داديم جهتيابي مي كنيم، آيه قران در جهت طهارت و نجاست نيست در جهت حليت و حرمت است. فكلوا يعني حلال است مثل اينكه ذبح شرعي شده باشد كه به حليت اعتماد كنيد اما طهارتش دليل جداگانه مي خواهد، پس جهت اول جهت حكم، دوم جهت متعلق حكم. نكته ديگر اين سه اصل كه درباره روايت درست و كامل شد، وانگهي مستند مي شود براي استنباط حكم شرعي و دليل براي استنباط حكم شرعي. بدانيد بالاي نود درصد، ادله استنباط ما روايات است. آن جمله اي كه از امام خميني شنيده ايد كه فرموده فقه ما سنتي است فقه ما جواهري است منظور از سنتي، رسوم قديم

نیست. سنتی یعنی مبنای فقه ما، سنت رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم) و سنت ائمه معصومین علیهم السلام است، روایت است. سنت به آن معنا. سه تا مصداق دارد. و آن حرفی که بعضی از ابناء سنت می‌زنند که فقه شیعه عقلی است و ما سنت‌الرسولی هستیم اشتباه فاحشی است. منابع معتبر و جوامع معتبر روایی ما چهار تا است ولی جوامع معتبر روایی سنّیه شش عدد است. اگر مرور کوتاهی کنیم عدد کل روایات صحاح سته کمتر از 16 هزار روایت است. تنها عدد روایات اصول کافی بیشتر از 16 هزار است. عدد کل روایات کتب اربعه ما حدود 43 هزار روایت است. ما به سنت و روایت متکی هستیم یا آنها؟ ما در استنباط بیش از نود درصد به روایت متکی هستیم و تقریباً کمتر از ده درصد بظاهر آیات یا احیاناً بسبک صاحب جواهر به اجماعات متکی هستیم. روایت که حجیتش تمام شد و اعتبار بدست آورد، دلیل استنباط حکم می‌شود. و روایتِ حجت، از امارات است. فرق بین اماره و اصول گفته شد. نتیجه و مفاد روایت یا به عبارتی مؤدای روایت حکم واقعی است. و روایت معتبره از امارات شرعیّه است و مؤدایش حکم واقعی است.

نکته: حکم واقعی در اصطلاح شرعی به چه معنی است؟ این باز هم خلط می‌شود، فکر می‌کنند واقعی علمی، واقعی عقلی همان واقعی شرعی است. اینطور که فکر کرده‌اند نیست. این یک اشتباه روشن است. حکم واقعی گاهی از دید فلسفی یا علمی و گاهی واقعی به اصطلاح شرعی است. واقعی در اصطلاح فلسفی از باب تعرف الاشياء بأضدادها، در برابر خیالی و ذهنی قرار می‌گیرد و در فلسفه می‌گویند آثار متعلق وجود واقعی است نه متعلق وجود خیالی و ذهنی. مثلاً درخت یک وجود واقعی دارد در سینه و بستر تکوین، سایه‌ای دارد و بار و بری دارد، آثاری دارد. این مصطلح واقعی در فلسفه است. یک مرتبه همین درخت در ذهن ما هست، یک درخت تصور کنید. آثار مال وجود واقعی است، نه وجود خیالی و ذهنی. مصطلح واقعی در بستر علم (منظور از علم، علم حقوق است) است. می‌گویند واقعی در برابر اعتباری است. وجود واقعی است یا اعتباری. یک تعبیر دیگری هم دارد که گفته می‌شود حقیقی و حقوقی. مثال: می‌گویند الان از این چهار راه رفتن ممنوع است. این ممنوعیت یا حقیقی است یا حقوقی. حقیقی یعنی نرده کشیده‌اند، بتون گذاشته‌اند نمی‌توانید بروید. این حقیقی است. حقوقی اینست که تابلو نوشته‌اند رفتن ممنوع یا چراغ قرمز گذاشته‌اند. تکویناً ممنوع نیست، اعتباراً ممنوعیت دارد. در علم، واقعی به معنای حقیقی، در برابر حقوقی و اعتباری واقع می‌شود. در اصطلاح شرعی، واقعی عبارت از حکم اصلی مجعول عندالشارع است. با این تذکری که داده شد حکم واقعی در شرع یک حقیقت اعتباری دارد. یک چیزی نیست مثل موجودات تکوینی، واقعیت تکوینی ندارد. واقع شرع یعنی همان اعتبار اصلی شرعی. واقعی یعنی حکم معتبر شرعی. وقتی این معلوم شد خیلی از مسائل تصویب، کشف از حکم واقع برای شما حل می‌شود. ما الان اگر اعتبار حقوقی داشتیم با همین معنی که حقیقتاً معنای واقعی در بستر شرع اعتبار است نه واقعیت و تکوین اصلاً تصویب و بحث تصویب زمینه ندارد. بنابراین معنای حکم واقعی در شرع معلوم شد. ما قانونی در منطق داریم تعرف الاشياء بأضدادها ضد حکم واقعی در اصطلاح شرع شد، حکم ظاهری. حکم ظاهری چیست؟ حکم ظاهری یک مسامحه در تعبیر است. حکم نیست. از باب مسامحه در تعبیر می‌گویند حکم. وظیفه فعلی مکلف برای بیرون آمدن از شک و حیرت است. دلیل ندارد، راه برای حکم واقعی ندارد، در حیرت و شک است. علم اجمالی هم تکالیف درست

مي‌کند، مي‌گویند اين اصول، وظيفه فعلي ما عمل به آن اصول است و حکم ظاهري حکم نيست وظيفه فعلي است به فهم اصحاب. شکر خدا مطلب تمام شد. در مقدمه بحث فقه گفتيم کار فقه و فقيه را بدانيم بعد وارد بحث فقه شويم الان با لطف خدا و عنایت آقا امام زمان (عج) مسئله اول فقهي را شروع مي‌کنيم به سبک عروة الوثقي مرحوم سيد محمدکاظم طباطبائي يزدي دو تا محمد کاظم بودند، ما سبک سيدنا الاستاد آقاي خوئي و فقهاي نجف را دنبال مي‌کنيم. قدمای اصحاب که فقه را بحث مي‌کنند از طهارت شروع مي‌کنند، طهارت همان که در شرح لمعه و شرايع و مبسوط و تذکرة دیده‌ايد. از فقهاي متاخرين که بر اساس تتبع ناقص اين حقير اولين فرد که در اين ميدان ابتکار عمل به خرج داد سيد طباطبائي يزدي است که بحث را از مطهرات شروع کرد و اولين بحث را از آب و اقسام مياء به مبان آورد. بعد در تحريرالوسيله امام خميني، در منهاج آقاي خوئي و در وسيله مرحوم سيد اصفهاني همين سبک را دارند يعني از آب شروع کرده‌اند. اجتهاد و تقليد را از ابتداء حذف کردند. اين یک نکته. نکته دوم هم دليل بر حذف بحث اجتهاد و تقليد اين است که در آخر اصول بحث مي‌شود. آخرين بحث کفایه هم اجتهاد و تقليد است. بنده حقير هم در مقدمه بحث اجتهاد و تقليد، مطالبی که در اين چند جلسه با شيوه‌هاي علم روز در مقدمه گفته شد از اولويات بود که به عرض شما رسانده شد. محمدکاظمين هر دو معاصر بودند. محمدکاظم خراساني کفايةالاصول را نوشت و علم در اصول شد. محمدکاظم طباطبائي يزدي عروة را نوشت که محور درس خارج نجف و قم شد. تنها کسي که تمام دوره فقه را از اول تا آخر استدلالی و مبسوط نوشته است فقط صاحب جواهر است. در کل فقهاء شما ببينيد کتاب صلاة و طهارت چقدر زياد است. فقهاء طهارت و صلاة را بحث مي‌کنند ولي عمر کفايت نمي‌کند. تنها کسي که موفق شد کل اين 24 باب را مبسوط و مفصيل بنويسد صاحب جواهر بود. شيخ جواد مغنیه مي‌فرمايد الجواهر معجزه. در وقت ارتحال صاحب جواهر از خواص و شاگردانش که آنجا بودند، صدایي شنيد که هاتفي مي‌گفت: هذا عرف شيئاً من فقه آل البيت (صلي الله عليه و آله). کل جواهر کل فقه را اينجوری نوشته هاتف ميگويد هذا عرف شيئاً. شيئاً عظمت فقه را ببينيد تا کجا است. یک نفر ديگر هم در زندگي موفق شد که کل ابواب فقه را استدلالی تدریس کند اين خيلي عجيب است زيرا نوشتن وقت کمتری مي‌گيرد تا تدریس. تدریس خيلي سخت است. یک نفر موفق شد حدود 40 الي 45 سال مستمر کل ابواب فقه را تدریس کند ايشان سيدالاستاد ابوالقاسم خوئي بود. در سنين 23 سالگي ميدان دار درس شد. از اول صلاة و طهارت که شروع کرد، کل فقه را دور کرد و آخرش تکرارش را شروع کرد که عمرش تمام شد و به رحمت حق واصل شد. بر سبک اين فقهاء متاخرين ما از مياء شروع کرديم. سيد يزدي مسئله اول را عنوان مي‌کند.

فصل في المياء

مياء جمع ماء است. مساله یک : الماء إما مطلق او مضاف، تقسيم اصلي، اين تقسيم معروف است. مشهور از فقهاء طبق تتبع اين حقير ماء را همين طور تقسيم کرده‌اند. مطلق چیست؟ مضاف چیست؟ همين امروز مي‌گويم. آنچه من دیده‌ام در اين تعريف یک مقدار توسعه توسط سيدالاستاد آقاي خوئي آمده است. ايشان از مسئله ماء یک قدم بالاتر رفت فرمود: المايع علي قسمين، إما ماء أو غيرماء و الماء علي قسمين، مطلق او مضاف. مايعات بر دو قسم است. یک قسم از مايعات آب نيست، غير ماء، مثل لبن، نفت و گازوئيل. یک

نکته را ایشان می‌گویند آنجا خوب مقام علمی ایشان کجا و ذره بی مقدار کجا. منتها به عرض می‌رسانم که فقه ابناء سنت را انگار توجه نکرده‌اند. می‌فرمایند کسی پیدا نمیشود که بگوید مایع غیر ماء، مطهر است. در حالیکه در فقه ابناء سنت، لبن از مطهرات است. از نظر علمی هم بعضی از دوستان می‌گویند اگر لکه‌ای باشد شیر روی او بریزد آنرا می‌برد قدرت اذهاب دارد. علی کل حال حرف ایشان نسبت به فقهاء آل البیت درست است. قسم دوم که می‌فرماید تقریباً همان تعریف سید یزدی است با یک مقداری توضیح بیشتر می‌فرماید آب دو قسم است یا مطلق است یا مضاف. مطلق آن است که به تعبیر صاحب جواهر صحت حمل داشته باشد بدون قید. بدون هیچ قیدی آب گفته شود. منظور از مطلق یعنی لفظ به معنی، صحت حمل داشته باشد بدون قید و قرینه. مضاف آنست که در فهم معنای خودش مضاف‌الیهی به عنوان قید داشته باشد. مثلاً ماءالرمان، ماءالبطیخ. یک اضافه دارد. پس ماء مطلق:

1. صحت حمل دارد.

2. بدون قید است.

و ماء مضاف:

1. بدون قید و قرینه، لفظ دلالت بر معنا نمی‌کند یعنی اگر فقط ماء بگوئیم بدون اضافه رمان، ماءالرمان نمی‌شود.

2. صحت سلب دارد و می‌توانیم بگوئیم لیس بماء. آقای خوئی یک نکته را تعرض کرده بعد جواب را خودشان اشاره میکنند. نکته این است: ماء مضاف مضاف‌الیه دارد، ماء مطلق هم مضاف‌الیه دارد مثلاً ماءالبحر، ماءالبئر. جواب می‌دهد می‌گوید: ماء مطلق یک قسم است، ماء مضاف دو قسم است. یک مضافی است که بدون مضاف‌الیه به او اطلاق ماء نمی‌شود مثل ماءالرمان. و یک ماء مضافی مثل ماءالبحر که با مضاف‌الیه هم اطلاق ماء می‌شود و اگر مضاف‌الیه‌اش را برداریم هم ماء به او صدق می‌کند. این تعریفی بود از این اعظام. مطلق چند اصطلاح دارد: مطلق در برابر مقید، مطلق در برابر نسبی و مطلق در برابر مضاف که اصطلاح فقهی است. مضاف دو مصداق دارد که شرحش انشاء... برای فردا.